مجلهٔ فکاهی

ملانصرالدین





۷۶

سال هفتم، شماره چهارم

فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



















به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر

از قدیم گفتن لاف توو غربت و یک کار صدا دار توو مسگرخونه. یارو بلند شده، جلوی یک دستگاه رئیس‌جمهوری لات که جد و آبادش توو کار کاباره‌داری و لاشی‌بازی بودن و عمری وسط الواط زن و مرد لول می‌خوردن، ادای لاتی در می‌آره.

خیال کرده مث توو فیلم‌هاس و چون خودش در زمینهٔ فیلم‌سازی- ای- دستی بر آتش داشته، گفت: می‌رم توو کاخ سفید و می‌گم: «ای نفس کش!» مثلا می‌خوان چی کارم کنن؟

خب تا رفت اون جا، رئیس تشریفات کاخ بهش گفت :

-«حاجی! خیال کردی این جا خونهٔ خاله‌اس که با تیشرت و پیژامه بلند شدی، اومدی این جا؟»

یارو باز هم نفهمید که مجوز حضور بی کت و شلوارش رو رئیس‌جمهوری نداده و حالا طبق پروتکلجات کاخ سفید، این جور لباس پوشیدن، بی‌نزاکتی محسوب می‌شه.

نه گذاشت و نه ورداشت، برگشت به رئیس تشریفات کاخ سفید که طبق پروتکلجات حق داره، همین حرف را به خود رئیس‌جمهوری هم بزنه، جواب داد که:

- «باشه بش می‌گم!»

طرف بهش گفت:

- «یارو! بهت گفتم حضور توو اتاق بیضی با این لباس بی‌نزاکتیه. می‌باس کت و شلوار رسمی تنت باشه.»

وقتی آدم می‌خواد نفهم باشه، عدل همین جا نمی‌فهمه که مهمون عزیزی نیست. مجوز لباسش هم صادر نشده... خره چی کار می‌کنه؟

ها... باز جواب می‌ده:

-«بهت گفتم باشه، دفعه بعد یکی از همین لباس خوشگلا که تن توه، می‌خرم. البته پول و پله نداریم، می‌باس بریم از بازار سید اسماعیل واشنگتن بخریم تا پامون ارزون در بیاد.»

این یعنی چی؟ یعنی رئیس بی‌غیرتت بهمون پول نداده. این لباس هم که تنمه از نداری و بی‌پولیه.

خو این‌ها رو گفت که قیامت به پا شد.

رئیس‌جمهوریشون از بطن کاباره‌ها زده بیرون که خب! قبول!

کلا آدم لاتیه. خو باشه... بر منکرش لعنت!

شوما آقای با کلاس و پرنسیب و خعلی هم تربیت شده، یکی می‌اومد بیت رهبرتون، با این لحن طلبکارانه باهاتون حرف می‌زد، اون هم جلوی چشای رهبر، چشاشو در می‌آوردی یانه؟

بابا، همین چند صد سال پیش، توو دربار پادشاهمون، آدمخور مقیم داشتیم، اون هم با فیش رسمی حقوقی، ماه به ماه که این طور بچه مزلف‌ها را می‌نداختن جلوش و از پوست سر تا فیها خالدونش رو می‌لنبوند و دست آخر انگشت‌هاشو می‌لیسید و صدای آروغش توو کل میدون نقش جهان می‌پیچید.

از قدیم الایام گفتن: می‌خوای جوال دوز حوالهٔ ملت کنی، اولش یه سوزن موزن موچولو







کوچولو به دنبلون خودت بزن! بفهم مزه‌اش چیه! بعدش یا علی از تو مدد!

که خب، هم دیدین و هم دیدیم چه قیامتی به پا شد. یارو گفت: «عه! این جوریاس... پس من هم استثنائا پرنسیب رو واسهٔ تو می‌ذارم کنار، نشونت می‌دم که توو تگزاس با کسی که نشونی محل رو اشتباه اومده؛ «چگونه معامله‌ای می‌کنن.»

همهٔ این‌ها به کنار...

یه عده‌ای هم راه افتادن، فردای استیضاحات و استعفاجاتِ دار و دستهٔ پزشکیان که آهان! دیدی؟ آقا از یک ماه قبلش گفت: مذاکره بی‌مذاکره..! دیدی با زلنسکی چی کار کردن؟ حالا اگه پزشکیان رفته بود کاخ سفید، زنده زنده، درسته می‌خوردنش، استخون‌هاش رو هم دونه دونه بالا می‌آوردن، دم در ورودی کاخ می‌چیدن کنار هم، تا ملت ببینن.

شماها میت گربه را هم می‌بینین، آبگوشت بزباش بار می‌ذارین؟

آخه این فرصت‌طلبی را اگه «ادسون آرانتس دو ناسیمنتو»- بابا گیر پاژ نکنین، منظورم همون پلهٔ خودمونه- در مسابقات جام ژول ریمه ۱۹۵۸ داشت، عمرا می‌تونست به پای شماها برسه.

پزشکیان داشت می‌گفت: «هر چی می‌کشیم از دست تحریمه. بابا نه می‌ذارن برفوشیم، نه می‌ذارن بخریم. هر چه فریاد دارین بر سر آمریکا بزنین، نه این همتی بدبخت که ازش شمر بن ذالجوشن ساختین. خواستیم مذاکره کنیم تا بلکم فرجی بشه، آقا گفتن مذاکره نکنین، ما هم گفتیم چشم!»

همین..!

این همه شلوغ بازار که الهی قربون آقامون بریم و آقامون دلبره، دل‌ها را می‌بره... نشون به اون نشون که نامبر وان، همون اول فهمیدن که قراره توو کاخ سفید زلنسکی را بی‌عصمت کنن...

چتون شد یهوکی؟

بذار اول واستون سانتر کنن، اون وخ، عین کارتون فوتبالیست‌ها، این جوری سه تایی با هم بلند شین «برگردون» بزنین توو سجاف دروازهٔ حریف. اون هم حریف لا حول و لا قوة..!

دهه..!



ایران می‌باس شتیل بده

رئیس‌جمهوری آمریکا، دربارهٔ احتمال مذاکره با ایران گفت: «من نمی‌دونم! این وسط بی‌مایه فطیره. ایران می‌باس شتیل بده.»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، دونالد ترامپ در گفتگو با خبرنگار ما «میتی در به در» گفت: «ببین میتی جون (جون میتی، جونشو هم گفت) بی‌مایه فطیره، جون تو! ایران می‌گه من اصن دنبال بمب اتمی نیستم. خو این که نشد. فردا من چی بگم؟ بگم همتون سر کار بودین، این همه وقت؟ سنگ رو یخ می‌شم.»
خبرنگار ما گفت: «خو لاشی حالا ما چه خاکی سرمون کنیم؟ جمیله بشیم واست برقصیم؟»
ترامپ پاسخ داد: «نمی‌خواد جمیله بشی برقصی، دولت ایران می‌باس الکی هم شده، بگه که آره ما دنبال برنامهٔ اتمی بودیم و حالا واسه خاطر داش دونالدمون بی‌خیال شدیم تا من حالشو ببرم.»
خبرنگار ما گفت: «دکی! خو لاشی، رو چه حساب دروغ بگیم؟ خو ما این وسط بده می‌شیم جون تو! یعنی تموم این مدت داشتیم الکی می‌گفتیم و حق با تو بوده و اون لاشی‌تر از خودت بی‌بی نتانیا.»
ترامپ پاسخ داد: «اصن همین بی‌بی نتانیا، می‌دونی چند ساله سر این که ایران می‌خواد بمب اتمی بسازه، داره رای می‌آره؟ خو به قول خودت لاشی، اگه معلوم بشه دروغ بوده که تو همین اسرائیل می‌خوابونن، چوب تو...»
خبرنگار ما خاطر نشان کرد: «اولندش مؤدب باش! این مجله رو زن و بچه هم می‌خونن! دویمندش، مگه تو مسئول تشکیلات این بابایی که چوب نذارن نمی‌دونم کجاش؟»
متاسفانه مذاکره همین جا به پایان رسید.
تا مذاکره‌ای دیگر..!

سکوت نکنیم چی کار کنیم؟

در پی اظهارات مسئولان در این باره که نباید دربارهٔ نسل‌کشی علویان در سوریه سکوت کنیم، ستاد وراجی دربارهٔ حوادث سوریه احداث شد.
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در این ستاد وراجی، قرار است کلی مداحی، سخنرانی‌های منبری و سرود آبکی تهیه شود.
یکی از عزیزان آویزان که مسئولیت ستاد وراجی را برعهده دارد، گفت:
«این ستاد که ما درست کردیم و یه بودجه تپل واسش گرفتیم، شامل عده‌ای از عزیزانیه که تا بوی پول به دماغشون رسیده، با کله اومدن تا به مردم سوریه کمک کنن. بگو خب! ویژگی مشترک این عزیزان اینه که سه تاشون دیپلم ردی‌ان و بقیه بحمدالله تونستن قبل از ورود به درس‌های سخت دبیرستان، از پنجره خودشون رو بندازن تو حوزهٔ علمیه، اون جا هم وختی سر از عربیجات در نیاوردن، دیگه ادامه ندادن، اما عمرا کسی بتونه لباس روحانیت رو از تنشون در بیاره.»
او در پاسخ به پرسش خبرنگار ما دربارهٔ فعالیت این «عزیزان» گفت: «این‌ها کلا کارشون وراجیه. هر چی بلدتن رو با هر چی بلت نیستن قاطی می‌کنن و کلی هم از خودشون می‌بافن و به زمین و آسمون ربطش می‌دن و به خورد آدم‌های بی‌کار می‌دن. تعدادی هم به سبب فعالیت «میدونی» قبلی، خوب بلتن داد بزنن، شعر مر می‌دیم دستشون مداحی می‌کنن و مردم سینه می‌زنن.»
خبرنگار ما در پایان تاکید کرد: «خدا به خیر برسونه این ستادها رو... علوی‌ها خودکشی نکنن صلوات!»



خعلی مسخره‌تر از این حرف‌هاست

در پی سخنان رئیس سازمان بورس که اعلام کرد: «رشد یا افت شاخص بورس را به مسائل سیاسی ربط ندهید» یکی از کارشناسان تاکید کرد: «عآره راس می‌گه، خعلی مسخره‌تر از این حرف‌هاست.»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از کارشناسان در این باره به خبرنگار ما گفت: «مشکل بزرگ ما توو این کشور اینه که همه چی رو می‌خوایم به مسائل جدی ربط بدیم. در حالی که اغلب مشکلات ما، مال اینه که یه مشت بیو گلابی اوضاع را دست گرفتن و اونو به کمدی کلاسیک تبدیل کردن. اینه که همیشه مسائل جدی سیاسی پشت مشکلات ما نیست. گاهی مشکلات خعلی ساده غیر جدی ناشی از بلاهت عظمی پشت این مسائله.»

همه چی دبش

در دادگاه مرحوم چای دبش مشخص شد که علاوه بر چای دبش متهمان پرونده با استفاده از تسهیلات ارزی، وارد حوزه‌های دبش دیگه‌ای شده بودند.
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در این پرونده، نه فقط چایی دبش، بلکه سرمایه‌گذاری‌های شخصی دبش، رفاقت‌های دبش، زیر آبی رفتن‌های دبش، رشوه‌های دبش، زد و بندهای دبش، پدرسوختگی‌های دبش و کلی چیز دبش دیگه هم هست.
اگر این وضعیت دبش، پروندهٔ چای دبش همین طور ادامه یابد، ممکن است پای کلی متهم دبش و قضایای دبش هم به وسط کشیده شود. کلی آدم دبش نگرانند.





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.



– سلام بر استاد عزیزم! امروز با دست پر خدمت شما رسیدم.
● دست پر از چی؟
– یونجه دیگه؟
● همین مهما! حالا عرض؟
– از این افتادگی شما متشکرم، واقعا..!
● خر باشی و افتاده هم باشی، خوش به حال آشپزباشی..!
– عرضم خدمتتون که نامه داده ترامپ به آقا که یا بیا آشتی کنیم، یا حمله می‌کنم، یا می‌دم اسرائیل حمله کنه.
● خب؟
– خب به جمالت! این بالاخره تهدیده، تشویقه؟
● دکترین ترامپه.
– این چه جور دکترینیه؟
● دکترین چماق و هویج شنیدی؟
– اون که آره، توو درس‌های دانشگاه بود.
● خب حالا این اسمش «دکترین چماق هویجیه».
– چماق هویجی؟
● گوشات سنگینه؟ از همین جنس یونجه برای خودت هم بخر، واسه گوش خوبه.
– استاد شنیدم، اما دکترین چماق هویجی دیگه چه صیغه‌ایه؟
● مضارع مفعول..!
– استاد جدی باشین، ترا خدا! پاک گیج شدم.
● من با تو شوخی ندارم پسر! توو دکترین چماق و هویج، چماق را می‌ذاشتن پشتشون و هویج رو نشونت می‌دادن. هویج را قبول می‌کردی که هیچ... اگه چموش بازی در می‌آوردی و هویج را قبول نمی‌کردی، با چماق دنگ می‌زدن توو سرت.
– خب این یکی چیه؟ همین چماق هویجی؟
● توو این یکی، هویج را می‌بندن سر چماق و بعد تا به هوای خوردن هویج پوزه‌ات را بیاری جلو، دنگ می‌زنن توو سرت. البته به این معنی نیست که تو ندونی این چماق آخرش قراره بخوره توو سرت. در نهایت، قراره پوزه‌ات را بیاری جلو و چماق را بزنن توو سرت. در هر دو حال، نتیجه یکیه.
– خب این چه کاریه؟
● کدوم کار؟
– هیچی! این که پوزه‌ات را دراز کنی؟
● خب! هم برای خوردن هویج و هم چماق در هر دو صورت باید پوزه ات را ببری جلو.
– آخه برای چی ببرم جلو، وقتی می‌دونم با چماق می‌زنن توو سرم، هویج هم گیرم نمی‌آد؟
● چون در هر دو حالت، چماق رو می‌زنن توو سرت... انتخابش با خودته. این که مث آدمیزاد سرت را بیاری جلو و چماق را نوش جان کنی و حیثیتت هم بره و کل دنیا، خصوصا دنیای خوش خندهٔ عرب بهت بخندن، یا مثل خر، جفت پاهات رو بیاری توو کادر، تا طرف ببینه که اگه با چماق بزنه، تو هم با جفت پا می‌ری تو ترکیب صورتش. اون وقت، همه با مشاهدهٔ شکستت خوش‌حال می‌شن، اما می‌گن؛ بابا دمش گرم، قهرمانانه شکست خورد.
– استاد توو دلم خالی شد. یعنی ما قراره شکست بخوریم.
● من کی گفتم شکست می‌خورین؟ من دکترین ترامپ، یعنی چماق هویجی را برات توضیح دادم.
– خب! بالاخره این یعنی جنگ می‌شه.
● ببین! اگه طرف مقابلت داگلاس مک آرتور بود، یا خود هری ترومن، داستان فرق می‌کرد. الان پیش روی تو، دونالد ترامپ قرار داره که از روش چماق هویجی برای خانوم بازی استفاده می‌کرد. همیشه هم موفق بود. به همین سبب زن‌هایی که باهاش سر و کار داشتن، ازش متنفر بودن، از جمله همین زنش.
– یعنی آش نخورده و دهن سوخته... حالا این چه ربطی به برخورد با ایران داره؟
● هیچی! داره توو پیت حلبی، باد موسومی روانه می‌کنه، اما اگه تو هم خانوم باز باشی و سر از روش کاباره‌ها در بیاری، امکان این هست که باهاش توافق کنی. کلا الان وقت مذاکره است.
– یعنی از نظر شما، اوضاع خطرناک نیست؟
● فرمون ماشین رو دست رانندهٔ نابلد بدی، همیشه خطرناکه، پسر! این‌ها این کاره نیستن. وقتی هم گیج می‌شن، بد جور همش می‌زنن. الان دونالد ترامپ داره، ناز می‌کنه واست...
– هوع..!
● ناز سیاسی، نه این که اون رون پلاسیده رو بهت نشون بده.
– ما باید چی کار کنیم؟
● هیچی! خودتون هّری، برین کنار و فقط تماشا کنین و کسی را بفرستین جلو که نه خیلی حال بِده و نه خیلی هول کنه و نه خیلی عقده‌بازی در بیاره.
– شطرنج‌باز ماهر؟ نداریم که..!
● روس‌ها دارن..! برین پشت روس‌ها قایم بشین و بذارین اون‌ها میانجی‌گری کنن. به دار و دستهٔ خودتون هم بگین، خفه «پدر سگ»! هر کی هم یک کلام از دهنش در اومد، بلایی سرش بیارین که به لحظهٔ زادنش فحش ناموسی بده.
– آهان متوجه شدم.
● خدا را شکر..!
– پس فعلا خداافز..!
● بش می‌گم..!



عبود و جاسم

- موگوم جاسم! جاسم..!

● ای بی‌جاسم بشی..! ها؟ چه مرضته؟ باز ما چشامون گرم شد، تو از راه رسیدی که جاسم! جاسم! ای مرض!

- هیچی! ای چیزِ چای دبش، حکموش اومده ۲۵ سال تزریزی... ای جا توو موبایلوم نوشته...

● اولندش! او چیز چای دبش نیست و مدیر عاملشه، دویمندش اون تعزیریه، نه تزریزی. سومندش، آخه به من و توی جاموس چرون چه ربطی داره؟

- خو الان چایی گرون می‌شه... چون رئیسش داره می‌افته زندون. وختی مجبور شدی پِهِن جاموس عوض چایی دم کنی، یاد می‌گیری که ای خبر یعنی چه...

● یعنی این مرتیکه، رئیس چاییان، از نظر تو، عبود..؟

- سلطان چاییه نه..! یال و کوپالوش ندیدی...

● خو اون وخ تو دیدی؟

- ها خب، من هم ندیدوم، اما سلطان که می‌گن یعنی ابهتی باید باشه.

● تو اصن تو این جماعت چلغوز، تا حالا ابهت دیدی؟

- ببین! جز من و تو بدبخت که ای جا افتادیم کنار شط، جاموسانِ شیخ حسونه می‌چرونیم، هر کی، هر گهی هست، واسه خودش ابهتیه. همین خالدِ ننهٔ کوثر هست، دیدی با چه ابهتی از پرایدش می‌آد پایین، دزدگیرو می‌زنه؟

● ابهتش مال اون شکمشه که از بس نذری مفت لنبونده، شده زن نُه ماه حامله. حالا بحث رو عوض نکن! یارو چای دبشیه، هر گهی هست، ۲۵ سال حبس تعزیری داره و کلی هم باید خسارت بده و...

- جاسم! موگوم چایی که می‌خوردیم اسمش چی بود؟

● همی چای دبش بود، نه!

- ای جا نوشته، کپک‌دار بوده...

● کو ببینوم... فه! یعنی تموم ای مدت ما داشتیم کپک دم می‌کردیم؟

- نه! چایی هم داشت. موگوم جاسم، اخلاقت از اول هم همی جور گه بود، نه؛ اما یه مدتیه گه‌تر شده، نکنه مال همی چای دبشه که می‌زدیم بالا؟

● پ تو که هر دفعه صدام می‌کنی و اگه جواب ندم می‌گی می‌روم به شیخ حسون می‌گم، مال چنه؟ مال چای گلستانه؟

- اصن موگوم بریم چایمون عوض کنیم، شاید فرجی شد، اوضاع بهتر بشه.

● نه! جدا حالت بده... چای دبش که دیگه توو بازار نیست، ما هم رفتیم از همین چایی گیلان هست، از همون می‌خوریم. خدا کنه ای گیلک‌ها دیگه اختلاس نکنن.

- الهی آمین..!

● موگوم عبود؟ بخوابیم!

- ها بخوابیم... جاموسا توو شط جاشون امنه.





JAMAL

کارتون‌های وطنی



جمال رحمتی
کارتونیست


sohaili cartoon©2025


حیدر سهیلی اصفهانی
خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین


sohaili cartoon©2025


حیدر سهیلی اصفهانی
خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین



نامه‌های جنجالی



درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عَلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر ولودیمیر زلنسکی بخواهد برای دونالد ترامپ همتای آمریکایی‌اش نامه‌ای بنویسد، چه خواهد نوشت؟

آقا جان! با عرض درود و ارادت بسیار زیاد، حتی بیشتر از معادن ثمینهٔ ارزشمند مد نظر جناب عالی جناب ایلان ماسک گرامی، خدمت شما مرقومه‌ای عرضه می‌کنم:

بنده به محض رسیدن به کییف، با همان لباس کذایی که خدمتتان رسیدم، نشستم پشت میز و خدا شاهد است که هر چه صدا کردند شام آماده است، بنده در وهلهٔ اول به نوشتن این عرایض همت گماشتم و گرسنگی را در حد چخه پدرسوخته مورد بی‌محلی قرار دادم، تا خدای نکرده، لحظه‌ای این عرایض دیرتر خدمت جناب عالی نرسد که گفته‌اند:

بیت

اندرون از طعام خالی دار
تا در او نورِ معرفت بینی
تهی از حکمتی به علّتِ آن
که پُری از طعام تا بینی

اول از همه، از این که این طور شلیته به تن خدمت رسیدم، پوزش رسمی می‌خواهم، نه فقط از شما، بلکه از ریاست محترم تشریفات کاخ سفید که هشدار به موقع فرمودند، اما بنده که درمسیر با بی‌حواسی به قصد خوردن آب، لیوان حاوی ودکای اصل روسی نوشیده بودم، در حالت بی‌حواسی جسارت کردم و امیدوارم این جسارت و گستاخی را بر من ببخشید

که بد کردم، چه بد کردم، چه بر خود کردم و هی بس بدتر کردم (فی‌البداهه تقدیمی).

شایان تذکر است که کت بنده، از قسمت زیر بغل، یخته شکافته بود و متاسفانه، خدمتکار آن را رفو نکرده بود و من وقتی به واشنگتن رسیده بودم، دیدم آن نامرد (چون اصلا زن است) کتم را نفرستاده. چنان خجالت زده شدم که حال خود نمی‌فهمیدم. برای خریدن کت هم رفتم، دیدم «چقذه گرونه» گفتم بی‌خیال، قبلا هم با شلیته رفته‌ام و دیگر متوجه نبودم که کشتی‌بان مقتدر را سیاستی دگر است.

در هر حال، عذر تقصیر از نداشتن لباس رسمی را پذیرفته، بنده را مورد التفات حسنهٔ خود قرار دهید که به قول شاعر گفتنی:

بیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه که این لباس زیباست، نشان آدمیت

در هر صورت، موضوع در آن جلسهٔ فیضهٔ «بیضیه» معادن ثمینه‌ای بود که حضرتت از من توقع فرموده بودین، اما بنده بر اثر غلبهٔ مسکرات بر آن ذهن مشوش، از اصل مرحمت دور گشته و بنای جسارت را بر ذات رعنایت هموار کردم که امیدوارم به دل نگیری که گفته‌اند:

بیت

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

بأی نحو کان، بزرگا، بنده پس از خروج از آن کاخ سفید، به اروپا سفر کردم و در آن جا، جمعی از لاشیان لواش سیرت دورم را گرفتند که ما خودمان از تو حمایت می‌کنیم و چه نیاز است به آن دونالد فلانک فلان زاده (خاکم به دهن) که بنده ابدا اعتنا نکرده، در دلم به آن‌ها توبیخ‌ها کردم و هنگام سفر به واشنگتن محض دست بوس، اسامی این لاشیان بدسگال را یک به یک خدمت جناب‌عالی دوسیه کرده، راپرت خواهم داد. تا بفهمند تخریب میان عزیزان کاری بس نکوهیده است که گفته‌اند:

بیت

میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگرباره دل
وی اندر میان کور بخت و خجل

در هر صورت بنده، به هیچ وجه من الوجوه التفات نکردم و در دل، خودم را آماده کردم که ضمن تسلیم کلیه و کافهٔ معادن ثمینه به جناب‌عالی به حکم «برگ سبزی است، تحفهٔ درویش» در صورت یافته شدن هرگونه معدن جدید تحت الارضی و قعر الارضی و فوق الارضی، همهٔ آن‌ها را خدمت ذات مبارک تقدیم کنم و با جناب‌عالی عهدنامه‌ای ببندم که خلایق به عهدنامهٔ «ترکمان چای» ایرانی‌ها، شیشکی بندری نثار کنند.

بنده در این مرقومه خواستم به عرض برسانم که شوربخت و خجلم، لطف ندیدم ز کسی و ندارم جز تو دادرسی (فی البداهه تقدیمی).

هر کس هم خواست استمالت کند که حق از آن توست و کذا و کذا، بنده جز به توصیهٔ پرنس چارلز توجهی نکردم که در گوشی به من فرمودند:

«ببین پسر! این حمایت‌های اروپایی به درد عمه‌ات هم نمی‌خوره. یه چخه از واشنگتن برسه، این‌ها کلا اجمعین دم می‌ذارن لای پاشون و می‌رن می‌شینن یه طرف. صداشون هم در نمی‌آد.»

من حیث المجموع، بنده نامهٔ ارادت نوشتم و امید است که رشتهٔ گسسته دگرباره ترمیم شود و کار به جایی نرسد که بگوییم:

بیت

من و تو! من و تو!
حیف از اون عهدی که بستیم و شکستیم
من و تو!

در پایان، سلام ویژه خدمت خاله ملانی عزیز برسانید و سلام به جی ونس، معاون دانشمندتان برسانید که در آن روز شوم، جهد بسیار کرد تا من به هوش آیم و با کمال تاسف به هوش نیامدم، صورت ماه ایوانکا، اریک، تیفانی، بارون و دونالد جونیور را از طرف من ماچ خاصه بفرمایید و بگویید عمو ولودیمیر به زودی با سوغات قشنگ خواهد آمد.

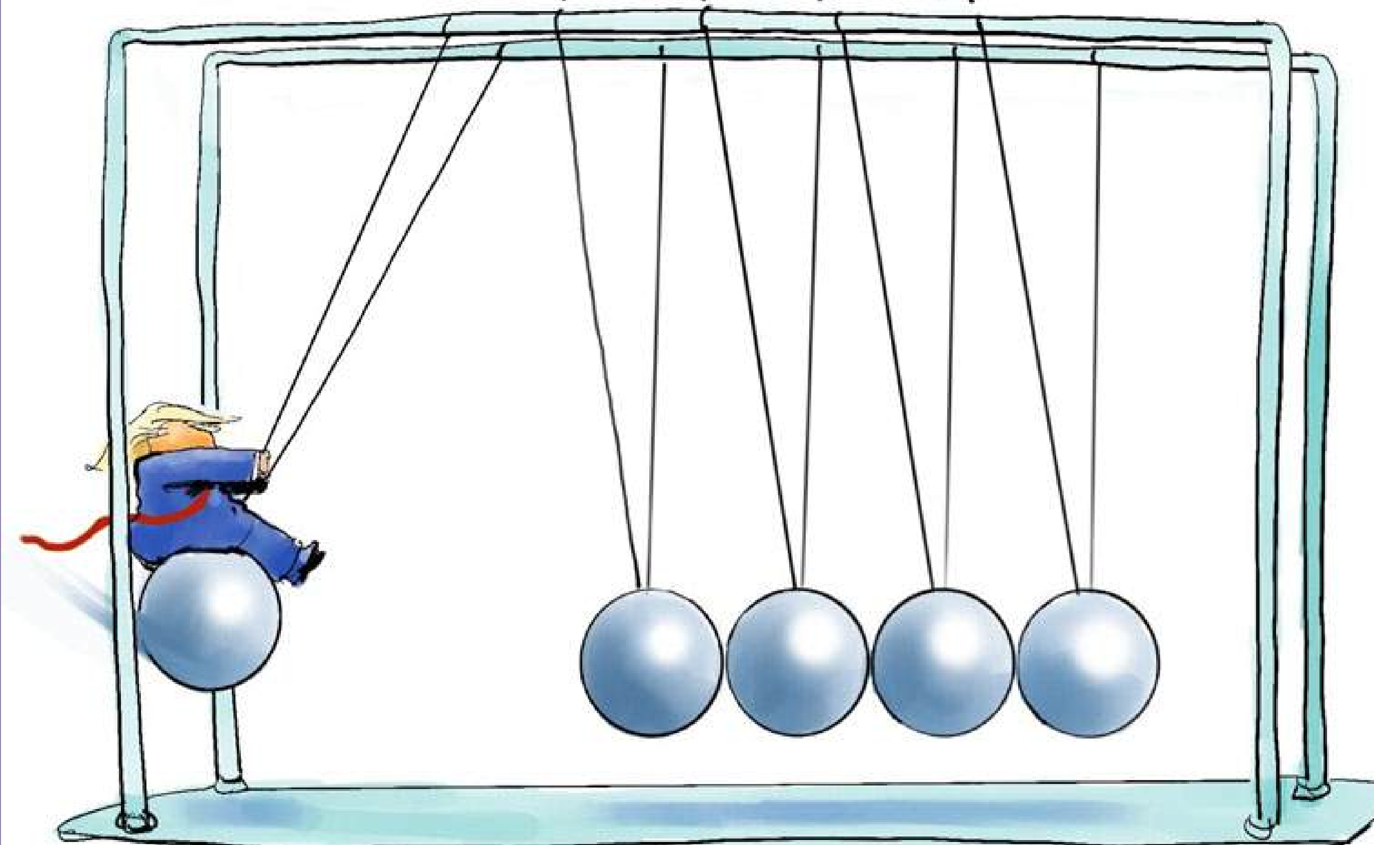
کوچک شما
الاحقر
ولودیمیر زلنسکی





(Image credit: Chip Bok / Copyright 2025 Creators Syndicate)

کارتون های خارجی





(Image credit: Dave Whamond / Copyright 2025 Cagle Cartoons, Inc.)

کارتون های خارجی





اخبار خارجه

هنو ننوشتم که...

دونالد ترامپ دربارهٔ نامه‌ای که قرار است برای رهبر ایران بنویسد، گفت: «هنو ننوشتم که..!»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، رئیس‌جمهوری آمریکا در مصاحبهٔ مطبوعاتی اخیرش، در پاسخ به سئوال خبرنگار اعزامی ما به پشت کامپیوتر که «پس چی شد این نامه» گفت: «هنو ننوشتم که...»
خبرنگار ما پاسخ داد: «خو لاشی، همه این جا منتظر، توو بیت هی می‌رن صندوق نامه‌ها را چک می‌کنن، چشمشون خشک مونده به در، اووخ تو می‌گی ننوشتم؟ حالا کی هم می‌آری، می‌نویسی؟»
دونالد ترامپ جواب داد: «راستش می‌خواستم بنویسم، این پسره زلنسکی اومد کاخ رو اعصاب من رژه رفت، پاک یادم رفت. بعد هم جوگیر شدم، گفتم: نوشتم. حالا چه اصراریه؟ خو گفتم دیگه به رهبرتون که بیا مذاکره.»
خبرنگار ما پاسخ داد: «عه! همین جور یه بفرما زدی، ما هم پاشیم انر انر بریم بشینیم ور دستت توو کاخ سفید، عین زلنسکی خشتکمونو بدی دستمون؟ سه دست رنگمون کنی؟ نچ! از این خبرها نیست.»



ما که آدم اسرائیل نیستم.

آدام بوهلر گفت: «اسرائیل می‌گه نرین با حماس مذاکره کنین، مگه ما آدم توئیم؟»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، رئیس دار و دستهٔ ترامپ اعزامی واسه خاطر اسیران در جواب خبرنگار ما که «پ آدم کی هستی؟»، گفت: «ما آدم رئیس اسرائیل هستیم، نه خود اسرائیل... آدم بی‌بی‌نتانیا هم نیستیم.»
حسن کوچول خبرنگار اعزامی ما به پشت کامپیوتر سابق، رایانهٔ کنونی باز پرسید: «این تن بمیره بگو رئیستون کیه؟»
آدامه جواب داد: «من چه می‌دونم؟ رئیسمون ترامپ باهاش حرف می‌زنه. فعلندش که ما آدام آمریکائیم. به ما چه آمریکا آدم کیه؟»



آژانس خودش واس ماست.

بی‌بی‌نتانیا در پاسخ به بیانیهٔ وزارت امور خارجهٔ قطر که گفته بود: «کارهای هسته‌ای اسرائیل می‌باس بره زیر نظر آژانس هسته‌ای و اینا» جواب داد: «این آژانسه که می‌گی، کلندش واس ماس.»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، هیچکی از نتانیا در این باره سئوال نکرد، حتی ما هم رغبت نکردیم که خبرنگار برفستیم پشت اینترنت تا باهاش حرف بزنه. به گمونم خودش خل شده بود، با خودش حرف می‌زد و در پاسخ به بیانیهٔ وزارت خارجهٔ قطر و اینا جواب داد که: «شنیدم که گفتین ما می‌باس بریم زیر نظر آژانس بین‌المللی اتمی و اینا، داداس اصن خود انرژی هسته‌ای آژانس و اینا، کلندش واس ماس. ندیدی هر وخت من گفتم ایران داره کارهای غیر قانونی اتمی می‌کنه، بلافاصله هی حرف‌های منو تکرار می‌کنن و شلوغ می‌کنن؟ خب بفهم دیگه نفهم!»

الشرع: هیات مستقل تشکیل دادیم از برو بچ

رئیس تشکیلات تحریر الشام در دمشق اعلام کرد: «در پی کشتار نزدیک به هزار نفر از علوی‌ها، دادم بر و بچ کمیتهٔ مستقل تشکیل بدن، حالشو ببریم.»
به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، احمد الشرع گفت که یک هیاتی درست کنم اینقده مستقل باشه اینقده مستقل باشه که اصن کل کشورها دوباره حال کنن اشغال بشن و دوباره مستقل بشن.
او در پاسخ به خبرنگار ما که پرسید: «حالا اینقده مستقله، کیا عضوشن؟»
احمد الشرع پاسخ داد: «غریبه نیستن، برو بچ خودمونن! اما خیالتون راحت، بچه‌های خوبین. هر شب قبل از خواب مسواک می‌زنن.»
خبرنگار ما تاکید کرد: «خب شکر خدا، خیالمون راحت شد. اگه مسواک می‌زنن که دیگه حله!»





خوشگل الحکایات

همتی رفت و فتاد تشت و ریال گشته حواله
کجا؟ سطل زباله! کجا؟ سطل زباله

نه برنامه دارن، نه راه و رسم ملق بازی
اون هم توو روی غازی، به رسم حقه بازی
بساطشون پره از این روش‌های حماسی
دارن آب می‌کشن رخت و بساط جانمازی
داداش این شعارها خواب و خیاله

همتی رفت و فتاد تشت و ریال گشته حواله
کجا؟ سطل زباله! کجا؟ سطل زباله

وزیر اقتصاد بود و چه قمپزها و چه ادا و اطوار
نه پیش ملت ما داشت خریدار، نه به گوشی بدهکار
اون هم با داد و بوق و لاف بسیار، خبردار خبردار..!
اگه دلار یهو گرون بشه، صرف می کنه کار
داداش این جماعت دادن اجاره

همتی رفت و فتاد تشت و ریال گشته حواله
کجا؟ سطل زباله! کجا؟ سطل زباله

ریال شیرجه زده با جست و خیز، توو حوض آبی
رفته روی نود هزار، عمو، مرد حسابی
وزیر می‌گفت گرونی دلار کار خود ماست
خودش یهو می‌ره ثابت می‌شه، از خوش رکابی
وزیر بود این ابر مرد نخاله؟

همتی رفت و فتاد تشت و ریال گشته حواله
کجا؟ سطل زباله! کجا؟ سطل زباله

حالا که رفته وزیر خوش خیالات و سلیقه
خیالت خوب می‌شه اوضاع ما از این دقیقه؟
اینو تو هم بگو به محسن و راد و صدیقه
حاجی «گودرز» ما ربطی نداره به شقیقه
این که این مملکت، درست بشه، دیگه محاله

همتی رفت و فتاد تشت و ریال گشته حواله
کجا؟ سطل زباله! کجا؟ سطل زباله



اشعرالشعرای پخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صخره)

Molla Nasroddin Satire Magazine 76

